مد و مهِ ابراهیم گلستان و فرایندهای طرد

# خشونتِ عقل

شیما بهره‌مند

اینکه بارِ فکری یک داستان، بر دوش چند شخصیتی بیفتد که عقلشان تَم می‌کند و کداری خلاف عادت دارند، شاید تنها از نویسنده‌ای چون ابراهیم گلستان برییاید که تمام حرف حسابش در این سالیان، تأکید بر تفکر و شناخت و قوتِ فکری بوده است. گلستان این تفکر را در عمقِ لایه‌های رسوب‌کرده ذهنِ جمعیِ جامعه جست‌وجو می‌کند، تنه و صریح از دیگران خرده می‌گیرند و صراحتش را حاکی از نخوت می‌دانند و بر آن اند تا نشان دهند او اطرافیان، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندانی را که به مذاقش خوش نیامده تحقیر می‌کند. این تعبیر ساده و دم‌دستی از شخصیت گلستان است که قضاوت درباره آن چندان نیاز به خطر ندارد. اما واقعیت غیر از این است. آنچه گلستان را برمی‌آشوبد، جهل است و مهم‌تر از جهل، دانش برساخته برای پوشاندن جهل. اینجا است که گلستان هر کس را در این موضع ببیند برایش فرق نمی‌کند که این شخص امیرعباس هویدا باشد، یا شاه یا فلان روشنفکر یا فلان نویسنده و هنرمند. او نویسنده این سطورها، گلستان، فروتن است. بارها این فروتنی را در گفتارش دیده‌ایم. از ستایش خود و دیگران به یک میزان تنفر دارد. با خودش روراست است و خود را تافته جدابافته‌ای از دیگران نمی‌داند و اگر دروغ و ریا بر او ببندی خیال خام است که دلش را به دست آوری. گلستان دروغ نمی‌گوید. اشتباه می‌کند اما دروغ گو نیست. در گفت‌وگوی آخری که با او داشتیم درباره جلال آل‌احمد با او همموضوع نبودم اما هرچه می‌گفت به حقیقت نزدیک بود. جلال برای او، جلال از نگاه ابراهیم گلستان بود. نه جلال آل‌احمد برای ما با یک فاصله تاریخی و معنایی. وقتی درباره اهمیتِ رمان کوتاه «خروس» حرف زدم، سکوت معناداری کرد و شاید چندان با من هم‌نظر نبود و نظرش بیشتر متوجه کتاب «مد و مه» بود. «مد و مه» را یک‌بار خوانده بودم. غافلگیرم نکرده بود. دوباره به سراغ «مد و مه» رفتم و حیرت کردم که چه اشتباه فاحشی مرتکب شده‌ام. رمان کوتاه «خروس»، جایگاهش را برایم از دست نداده بود. ولی فهمیدم علاقه‌ام به «خروس» نشست‌گرفته از عناصری است که «خروس» را می‌سازد و مورد علاقه من است: تندرو، جاده و سفر و خاصه یک سفرکاری. «مد و مه» را بازیافتم. شگفت‌زده شدم از زبان و لحنش و از مواجهٔ گلستان با آدم‌ها و تاریخ. بی‌تردید آثار گلستان، جایگاهی معتبر در داستان‌نویسی ما دارد. حتا اگر او بخواهد از این نکته سر باز زند چندان اهمیتی ندارد. چراکه این نوشته‌ها دیگر حیاتی مستقل از او دارند. بااینکه در همه این آثار، رویکرد نویسنده به تاریخ و آدم‌ها همچون ضربان قلب می‌تپد. گلستان فروتن است. چراکه به خودش باج می‌دهد و نه به دیگران. درباره کتاب «مد و مه» با احمد آرام به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

**احمد غلامی:** برای اینکه به عمق داستان‌ها و آدم‌های ابراهیم گلستان در «مد و مه» پی ببریم و بتوانیم آنها را بر اساس استعاره یا مفهومی قرائت کنیم، ناگزیر دو داستان مهم کتاب، «از روزگار رفته حکایت» و «مد و مه» را مرور می‌کنم. شاید در این مرور به عمق کار نزدیک شویم. آن‌گاه با هم به اسفاتکردن داستان‌ها بپردازیم. «از روزگار رفته حکایت» داستان نوجوانی از روزگاری است که از سر گذرانده و اگرچه این داستان، داستانی خانوادگی است اما قابل تعمیم به شرایط تاریخی و اجتماعی خاص است؛ اقول دوران فئودالی در ایران و در شیراز و سر برآوردن بورژوازی تازه به دوران رسیدهٔ شهری. نمایندهٔ جامعه فئودالی، پدر راوی داستان است و نماینده بورژوازی تازه به دوران رسیده، دایی است. در کشاکش دیدگاه‌های دایی و پدر، جاه‌جایی دو طبقهٔ بزرگ اجتماعی مرور می‌شود. آدم‌های دیگر داستان، مادر و خواهر نقش پررنگی ندارند و با کوچه خاله است و وظیفه بردن و آوردن راوی را به مدرسه دارد. نقشش کلیدی است. بابا و همسرش (نینا) نمایندگان طبقات فرودست‌اند که با برکشیدنشان طبقه بورژوازی، به اصطلال و در آستانه فروپاشی‌اند. ابراهیم گلستان تصاویر درخشانی از برخورد پدر با دایی، بابا و نینا را با بار می‌دهد که این برخوردها همگی طبقاتی و دیالکتیک را دیده‌اند آن است. اما نکتهٔ کلیدی داستان این است که این داستان، سیکی درختی یا نخل‌نامه‌ای‌اند. گلستان با استفاده از شخصیت‌نامه‌نویسی گونه خانوادگی به شکلی مورگی دگرگونی‌های اجتماعی و به‌تبع آن، نوسازی شهری را عیان می‌سازد و شاید صحنه‌ای که بابا در مکانی که قرار است میدان شود و پر از کلوخ‌های است زمین می‌خورد و دست و پای اسب می‌بیند، نماد فروپاشی طبقه فرودست در کلوخ‌های بورژوازی است که در راه رسیدن به این جغرافیا است که هنوز سنت فئودالی بر آن استوار است. از سوی دیگر برخورد دایی با سبد بلیغ و نجوه بازی‌اش در تخته نرد نیز با این نمایندهٔ زیده‌دار سنت، محل تلاقی دو جریان مهم است. برخورد دایی با سنوان رئیس باسکاه هم از جنمی دیگر است. گلستان نشان می‌دهد اگر روزگاری این سنوان بود که حکم می‌داد اینک دوره، دورهٔ آدم‌هایی است که تولید ثروت و امانت سرمایه را در دستور کار خود دارند. دایی، نمایندهٔ بورژوازی ملی است که با دستگاه دولتی مرتبط است و کارخانه نساجی به راه انداخته است که گلستان به اتیاج بی‌اعتنا است. تجارت همواره دغدغه راوی است. گلستان دایی سوپه‌های دیزی دارد که به آنها خواهم پرداخت. مرور داستان «مد و مه» هم بمانَد برای ادامه بحث. اگر فرصت شد.

**احمد آرام:** همان‌گونه که شما اشاره کردید دو داستان «از روزگار رفته حکایت» و «مد و مه» نه‌تنها از داستان‌های مهم این کتاب به حساب می‌آید بل می‌توان گفت خود داستان‌ها ما را وصل می‌کند به یک مانیفست داستان‌نویسی مدرن دایبات ایران است. مانیفستی است که دوراقع از منظر واژوت، توصیف و فرم منجر به یک جور ساختارشکنی در شکل داستان‌نویسی که همه چیل است. و سیاست، در خود آموزه‌های تکنیکی و روایی خیلی جا جدا گانشته. اما گذشته از اینکه داستان نقب زده است به تاریخی که در آغاز قرن چهارده دستمی رخ داده، و دوراقع یک از اتفاقاتِ مهم بعد از مشروطیت به حساب می‌آید نکته بسیار مهم این است که چنین رخدادهایی که به ظاهر در یک جغرافیا و سیاسی‌اند، وقتی که وارد فرم روایی می‌شود تا چیز اندازه می‌تواند به تاریخ و سیاست خیانت کند تا یک داستان مستقل از خود جدا بگذارد؛ منظور این است که گلستان با تکیه بر گرده داستان سیار نشود تا نخواهد آن را تجاوب کند. حتی داستان‌نویسان بیش از گلستان، نظیر بزرگ علوی، اگر به خاطرهای سیاسی اجتماعی در داستانش اشارت داشت، به دلیل ایدئولوژی مربوطه، داستان را وارد یک جو روایی می‌کرد تا نه سیخ بسوزد نه کباب. حتی می‌توان این ایراد به جلال آل‌احمد هم گرفت که داستان‌هایش فدای یک جور دگم‌اندیشی سیاسی شده‌اند. چرخه جذب کاشت مطرح هم در کارنامه خود دارد. مع‌هذا از این ایراد مبرا نیست. اما می‌خواهیم دوراقع را نویسنده‌های مانند گلستان حرف بزنیم که سعی داشت از نویسندگان هم‌عصر خود مستقل بماند. اینکه داستان «از روزگار رفته» چندان سخت و غامض نیست. برعکس بسیار روان و خوب نوشته شده است. اما همین متن، اول باید به این موضوع اشاره کنیم که چرا ابراهیم گلستان در داستان «از روزگار رفته» به سمت موضوعی رفته که می‌خواهد دوران تظلم و درگیری سنت و مدرنیته را به تصویر بکشد که شدیدا اجتماعی است؟

**غلامی:** می‌گویید این داستان‌ها در فرم، به‌نوعی مانیفست ابراهیم گلستان شاید این حقیقت که ابراهیم گلستان آدم فروتنی است چندان با واقعیتِ مألوف جور نباشد. اما او به‌واقع فروتن است. گلستان در ۹۷-سالگی، مغزش هجوتِن ساعت کار می‌کند و این شگفت‌انگیز است که هنوز از موضع‌گیری‌های صریح و تندونیش درباره مسائل فرهنگی و سیاسی دست برنداشته است. نادرند افرادی که در برابر گلستان موضع نداشته باشند. برخی از منظر اخلاقی به برخوردهای تند و صریح او با دیگران خرده می‌گیرند و صراحتش را حاکی از نخوت می‌دانند و بر آن اند تا نشان دهند او اطرافیان، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندانی را که به مذاقش خوش نیامده تحقیر می‌کند. این تعبیر ساده و دم‌دستی از شخصیت گلستان است که قضاوت درباره آن چندان نیاز به خطر ندارد. اما واقعیت غیر از این است. آنچه گلستان را برمی‌آشوبد، جهل است و مهم‌تر از جهل، دانش برساخته برای پوشاندن جهل. اینجا است که گلستان هر کس را در این موضع ببیند برایش فرق نمی‌کند که این شخص امیرعباس هویدا باشد، یا شاه یا فلان روشنفکر یا فلان نویسنده و هنرمند. او نویسنده این سطورها، گلستان، فروتن است. بارها این فروتنی را در گفتارش دیده‌ایم. از ستایش خود و دیگران به یک میزان تنفر دارد. با خودش روراست است و خود را تافته جدابافته‌ای از دیگران نمی‌داند و اگر دروغ و ریا بر او ببندی خیال خام است که دلش را به دست آوری. گلستان دروغ نمی‌گوید. اشتباه می‌کند اما دروغ گو نیست. در گفت‌وگوی آخری که با او داشتیم درباره جلال آل‌احمد با او همموضوع نبودم اما هرچه می‌گفت به حقیقت نزدیک بود. جلال برای او، جلال از نگاه ابراهیم گلستان بود. نه جلال آل‌احمد برای ما با یک فاصله تاریخی و معنایی. وقتی درباره اهمیتِ رمان کوتاه «خروس» حرف زدم، سکوت معناداری کرد و شاید چندان با من هم‌نظر نبود و نظرش بیشتر متوجه کتاب «مد و مه» بود. «مد و مه» را یک‌بار خوانده بودم. غافلگیرم نکرده بود. دوباره به سراغ «مد و مه» رفتم و حیرت کردم که چه اشتباه فاحشی مرتکب شده‌ام. رمان کوتاه «خروس»، جایگاهش را برایم از دست نداده بود. ولی فهمیدم علاقه‌ام به «خروس» نشست‌گرفته از عناصری است که «خروس» را می‌سازد و مورد علاقه من است: تندرو، جاده و سفر و خاصه یک سفرکاری. «مد و مه» را بازیافتم. شگفت‌زده شدم از زبان و لحنش و از مواجهٔ گلستان با آدم‌ها و تاریخ. بی‌تردید آثار گلستان، جایگاهی معتبر در داستان‌نویسی ما دارد. حتا اگر او بخواهد از این نکته سر باز زند چندان اهمیتی ندارد. چراکه این نوشته‌ها دیگر حیاتی مستقل از او دارند. بااینکه در همه این آثار، رویکرد نویسنده به تاریخ و آدم‌ها همچون ضربان قلب می‌تپد. گلستان فروتن است. چراکه به خودش باج می‌دهد و نه به دیگران. درباره کتاب «مد و مه» با احمد آرام به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.



**احمد آرام: از ویژگی داستان‌های گلست‌کونوتیسی درخشان آن است که ما را به یاد همینگوی می‌اندازد. گلستان دراغب آثارش یک شیفلت بنهان دارد که گاه در توصیت و حتی تجلیل از شخصیت‌هایش بی‌رحم می‌شود بی‌اینکه این بی‌رحمی لطمه‌ای به داستان‌ها بزند: به داستان بلند «خروس» و «مد و مه» تجلیل کرد. گلستان در داستان‌هایش به‌نوعی مخلوط‌شدن طبقات فرودست‌اند که از سر گذرانده و اگرچه این داستان، داستانی خانوادگی است اما قابل تعمیم به شرایط تاریخی و اجتماعی خاص است؛ اقول دوران فئودالی در ایران و در شیراز و سر برآوردن بورژوازی تازه به دوران رسیدهٔ شهری. نماینده جامعه فئودالی، پدر راوی داستان است و نماینده بورژوازی تازه به دوران رسیده، دایی است. در کشاکش دیدگاه‌های دایی و پدر، جاه‌جایی دو طبقهٔ بزرگ اجتماعی مرور می‌شود. آدم‌های دیگر داستان، مادر و خواهر نقش پررنگی ندارند و با کوچه خاله است و وظیفه بردن و آوردن راوی را به مدرسه دارد. نقشش کلیدی است. بابا و همسرش (نینا) نمایندگان طبقات فرودست‌اند که با برکشیدنشان طبقه بورژوازی، به اصطلال و در آستانه فروپاشی‌اند. ابراهیم گلستان تصاویر درخشانی از برخورد پدر با دایی، بابا و نینا را با بار می‌دهد که این برخوردها همگی طبقاتی و دیالکتیک را دیده‌اند آن است. اما نکتهٔ کلیدی داستان این است که این داستان، سیکی درختی یا نخل‌نامه‌ای‌اند. گلستان با استفاده از شخصیت‌نامه‌نویسی گونه خانوادگی به شکلی مورگی دگرگونی‌های اجتماعی و به‌تبع آن، نوسازی شهری را عیان می‌سازد و شاید صحنه‌ای که بابا در مکانی که قرار است میدان شود و پر از کلوخ‌های است زمین می‌خورد و دست و پای اسب می‌بیند، نماد فروپاشی طبقه فرودست در کلوخ‌های بورژوازی است که در راه رسیدن به این جغرافیا است که هنوز سنت فئودالی بر آن استوار است. از سوی دیگر برخورد دایی با سبد بلیغ و نجوه بازی‌اش در تخته نرد با این نماینده زیده‌دار سنت، محل تلاقی دو جریان مهم است. برخورد دایی با سنوان رئیس باسکاه هم از جنمی دیگر است. گلستان نشان می‌دهد اگر روزگاری این سنوان بود که حکم می‌داد اینک دوره، دورهٔ آدم‌هایی است که تولید ثروت و امانت سرمایه را در دستور کار خود دارند. دایی، نمایندهٔ بورژوازی ملی است که با دستگاه دولتی مرتبط است و کارخانه نساجی به راه انداخته است اما فارغ از نسج کشتیبان را سیاستی برای تجارت خود. گلستان دایی سوپه‌های دیزی دارد که به آنها خواهم پرداخت. مرور داستان «مد و مه» هم بمانَد برای ادامه بحث. اگر فرصت شد.**

**احمد آرام: همان‌گونه که شما اشاره کردید دو داستان «از روزگار رفته حکایت» و «مد و مه» نه‌تنها از داستان‌های مهم این کتاب به حساب می‌آید بل می‌توان گفت خود داستان‌ها ما را وصل می‌کند به یک مانیفست داستان‌نویسی مدرن دایبات ایران است. مانیفستی است که دوراقع از منظر واژوت، توصیف و فرم منجر به یک جور ساختارشکنی در شکل داستان‌نویسی که همه چیل است. و سیاست، در خود آموزه‌های تکنیکی و روایی خیلی جا جدا گانشته. اما گذشته از اینکه داستان نقب زده است به تاریخی که در آغاز قرن چهارده دستمی رخ داده، و دوراقع یک از اتفاقاتِ مهم بعد از مشروطیت به حساب می‌آید نکته بسیار مهم این است که چنین رخدادهایی که به ظاهر در یک جغرافیا و سیاسی‌اند، وقتی که وارد فرم روایی می‌شود تا چیز اندازه می‌تواند به تاریخ و سیاست خیانت کند تا یک داستان مستقل از خود جدا بگذارد؛ منظور این است که گلستان با تکیه بر گرده داستان سیار نشود تا نخواهد آن را تجاوب کند. حتی داستان‌نویسان بیش از گلستان، نظیر بزرگ علوی، اگر به خاطرهای سیاسی اجتماعی در داستانش اشارت داشت، به دلیل ایدئولوژی مربوطه، داستان را وارد یک جو روایی می‌کرد تا نه سیخ بسوزد نه کباب. حتی می‌توان این ایراد به جلال آل‌احمد هم گرفت که داستان‌هایش فدای یک جور دگم‌اندیشی سیاسی شده‌اند. گرچه چند کتاب مطرح هم در کارنامه خود دارد. مع‌هذا از این ایراد مبرا نیست. اما می‌خواهیم دوراقع را نویسنده‌های مانند گلستان حرف بزنیم که سعی داشت از نویسندگان هم‌عصر خود مستقل بماند. بااینکه داستان «از روزگار رفته» چندان سخت و غامض نیست. برعکس بسیار روان و خوب نوشته شده است. اما همین متن، اول باید به این موضوع اشاره کنیم که چرا ابراهیم گلستان در داستان «از روزگار رفته» به سمت موضوعی رفته که می‌خواهد دوران تظلم و درگیری سنت و مدرنیته را به تصویر بکشد که شدیدا اجتماعی است؟**

**غلامی:** می‌گویید این داستان‌ها در فرم، به‌نوعی مانیفست ابراهیم گلستان

# رو در رو با تاریخ

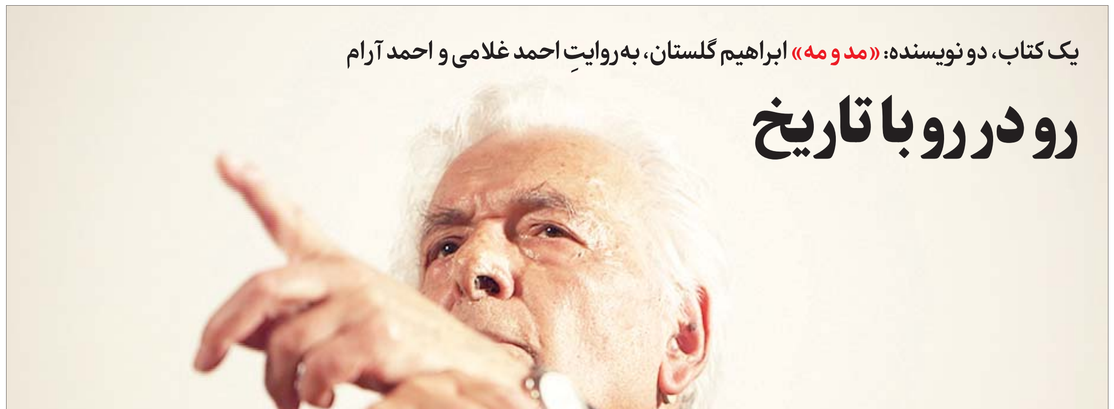

## یک کتاب، دو نویسنده: «مد و مه» ابراهیم گلستان، به‌روایتِ احمد غلامی و احمد آرام

قبل از نمایش دیده شود. و همین باعث شد که از اواخر قرن بیستم تاکنون کسی رغبتی به اجرای کارهایش ندارد. نه اینکه کیفی‌اش بی‌ارزش است. نه. به این دلیل که هرگاه نویسنده‌ای بسیار رک و سراست ابراز عقیده کند در آثارش، مخاطب فقط یک بار آن آثار را می‌خواند چراکه با موضوعی درگیر نمی‌شود. اما شما اشاره کردید به سیاسی‌بودن گلستان. عقاید سیاسی‌اش را، خیلی کم‌رنگ در لابه‌های داستان پنهان می‌گذاشت و گاه دست‌نافتنی. می‌توانم بگویم همین تکنیک باعث خلق قضایی درماتیک، و رویکردی زیبایی‌شناسانه به آثارش شده است. یعنی داستان را فدای سیاست نکرده است و همین شکرد نوشتاری و عقیدتی‌اش او را نگاه داشته تا امروز به «مد و مه» نگاهی متفاوت داشته باشیم. پس نمی‌توانیم بگوییم گلستان سیاسی است. من با شما موافقم که گلستان آثار به تاریخ اشاره می‌کند در درون تاریخ را می‌نشاند. اما فراموش نکنیم که درن تاریخ در «سووشون» دمیون دانشور دری است که به تن تاریخ زخم زده است. به عقیده من، رمان کوتاه قلعه‌ی مسیحی در سایه است. آثار او مدام خوانده می‌شود و در دهه‌های مختلف به‌خوبی دیده شده. به نظر من آثار آل‌احمد بیشتر گرایش مردانه دارد. یک جور که زنان او در ساختن بر نظیر باشد، اما سیاست به سمت مردانه‌شدن می‌گشاند.

اشاره کردید به دایی عزیز، و گلستان. عزیز زیبا این شخصیت را از درون و بیرون توصیف کرده است. دوراقع دایی مدری برای تمام فصول است. او یکی از تولیدات قدرت است. او مستند. اهل اُرتنا و زوبندهای سیاسی است تنها به داستان مربوط به یک دوران است و بالا بکشد تا از راه رانت‌خواری به ثروت باد آورده برسد. گلستان، روند رشد این آدم از زمانی که یک تکه زمین اوقافی را می‌گیرد تا جغدبر بنگاه و محصول را به دولت بفروشد و از پولش کارخانه نساجی برپا کند و به‌خوبی زمینه رشد فساد را در جامعه‌ای که دوران گذار از سنت به مدرنیته را دارد بیشتر نشان داده است.

**غلامی:** پیش از کرداره نظرات شما حرف برنیم مایلم بحث را کامل کنم. گلستان، رودررو با تاریخ می‌ایستد. می‌خواهد تکلیف وضعیت کلی قهرمانانش را در داستان مشخص کند. این رویکرد بیش از داستان «از روزگار رفته حکایت» در داستان «مد و مه» خودش را نشان می‌دهد. به تعبیر نیچه «سه تیغه از تاریخ به انسان زنده تعلق دارد». اینکه متعلق به اوست تا زمانی که فعال و کوشاست. تا زمانی که حفظ و تحسینش کند. تا زمانی که رنج می‌برد و نیازمند رهایی است. در نقطه مقابل این دیدگاه، سه گونه دیگر از تاریخ وجود دارد: تاریخ باندوی، تاریخ باستانی و تاریخ انتقادی». (فردریش نیچه، مارتین جی. نیوهاوس، ترجمه خشایار دیهیمی، ص ۶۴). گلستان با تاریخ انتقادی سروکار دارد تا با همان گزاره سوم، تاریخ باندی. در داستان «از این روزگار رفته حکایت» در مجادله‌ای بین آدم‌های داستان، به‌نوعی تاریخ ایران به نقد می‌کشد که در بحث قبلی به آن اشاره کردم. تاریخ در اینجا در حال بیستادن‌اری است اما این آدم‌ها در بستر تاریخ نیز پیش از اینکه خودشان را با خودشان و آینده تطبیق بدهند کشتی انجام نمی‌دهند. دست بر قوطا آن کشته بر گسیلت را هم به داستان درگیر است و نمی‌تواند روابط آدم‌ها را که در بستری اقتصادی و تاریخی با یکدیگر برخورد می‌کند حذف کند. کسی نیست جز راوی نوجوان داستان. گلستان به شکلی هنرمندانه در همین داستان بین اینکه آشیاره‌ای به سر و شکل او بکند، خواننده را در جریان رشد تدریجی او می‌گذارد. گویا رشد او را از آنکه تقویمی و جسمی باشد. فکری است. او در مجادلهٔ بین دایی و پدر، از اینکه حق با کیست درمی‌ماند. اما پرسش‌هایی را با خودش مطرح می‌کند که بسیار مهم است. پرسش‌هایی است که گویا فرار است راهی به رهایی از وضعیت موجود برای او باز کند. راوی داستان، مخاطب‌های‌گری پدر و تفرعن ساختگی آفسر و فروتنی کاذب سید بلیغ را خوش ندارد و از بی‌رویایی دایی نیز آزرده‌خاطر است. او دنبال حل این معما و تعیین بخشیدن به جایگاه خود است. همدردی راوی با بابا و به همدردی واقع‌گرایانه است و گلستان تلاش می‌کند از افراق در احساسات بپرهیز کند، و موفق می‌شود. بابا اگر نماد مردم فرودست است، از به خاطر موجاهچه داشت و اسبت که خواری و بلشتی‌های بابا را بدون ترحم در کنار ویژگی‌های انسانی‌اش نشان می‌دهد. اما نکته مهم این است. بابا که عمری در این خانه نوکری کرده جز آیندهای نزدیک در گاه به‌کداخانه برلین وجود ندارد؛ او سیوی دیگر اگر پدر و خانوادهٔ راوی نگران به کداخانه برلین باشد، این نگرانی بیشتر به خاطر آیروی ازدست‌رفتن خانواده است و پیش مدیر سرافکنده نشوند که چرا نتوانستند خرج بابا را بدهند. واقع‌گرایی گلستان، تلخی و صراحتی به من می‌بخشد که آن را از مرتبه داستان‌های نوستالژیک رها می‌سازد. گلستان با بی‌رحمی عمق روابط بین آدم‌ها را برملا می‌سازد. شب میهمانی در خانه بزرگ راوی داستان، مهمترین و کلیدی‌ترین بخش داستان است. مناقشات گلستان در این تکه از داستان نهفته است. گلستان در این بخش به کارگردن روان و کشف گفتاری آدم‌های داستان به کارکردی دوسویه و اگاه چندسویه سیاسی‌اش می‌کند. با شما هم‌نظرم و اگر بخواهم حرف شما را گسترش بدهم می‌گویم گلستان، دیدگاه و مانیفستی سیاسی و اجتماعی نیز دارد و هیچ‌کدام از داستان‌های او نیستند که از مانیفستش، چه در فرم و چه در دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی او تبعیت نکنند. شاید بهترین راه شناخت دیدگاه‌های گلستان یا به تعبیری مانیفستش، رجوع به کتاب «نامه به سیمین» باشد. اگرچه این کتاب، نامه‌ای به سیمین دانشور است اما بیش از هر چیز انگار حرف‌زدن گلستان به صدای بلند با خودش است. در «نامه به سیمین» باید و نبایدهای گلستان عیان می‌شود. این کتاب، ضراحتگی تند و لحنی خطابی دارد. با کمی دقت و حوصله می‌توانید مانیفست‌های گلستان را در این کتاب دسته‌بندی کنید و بعد خواهید دید او چقدر در داستان‌هایش به این گفته‌ها پایبند است. به برخی از آنها اشاره می‌کنم: «تاریخ به سبز خزیده است و آدم به اینجا رسیده است. و اگر خوب نگاه کنی می‌بینی مخلوط‌شدن طبقات خیلی حرکت تاریخ با خصوصیت‌های جزیی قرنی است که تاریخ گفته‌ها را ساخته است.» (ص ۵۴). «خیال‌ها را تکان بدهد. قناعت به چیزی که می‌گویند. هستیم یا فقر می‌کنیم. همین تکن که اصلا کافی نیست که هیچ. عقل هم هست...» (ص ۶۴). «قصه‌ها تحول یک نوشتن یک چیز دیگر و ایجاد یک تحول ادبی، یک روال تازه و یک دست چرت‌وپرت‌های بادکرده برادها نیود. اصلا. چیز اینها می‌خواستم به حد قهم و توانایی‌ام فدای هماهنگ فضای منطقی برای خرم‌هایم بسازم.» (ص ۱۰۴). چیزهای دیگری هم هست اما از خوصله این کفت‌وگو خارج است. می‌بینید خلا بهتر داستان «مد و مه» را می‌فهمیم. این حرف‌ها بلایکی خطاب به سیمین است اما چندان کمکی به تصویر سیمین دانشور در ذهن ما نمی‌کند. اغراق نیست یگویم سیمین دانشور در ذهن ما نیز چون خلا می‌تابانند تا زوایای تاریک شخصیت او را عیان کند. گیمه با گلستان چندان همدلی هم نداشته باشیم. اما خلال صحبت، سیمین نیست، چرا؟ این سوالی اساسی است. بلایکه نامه خطاب به سیمین نوشته شده است اما تصویر خلا روشن‌تر و شفافتر از پس سایه‌ها بیرون می‌آید. این سوال می‌تواند به پرسش‌ها و مقایسه‌های خلاقانه‌ای می‌انجامد. خلال و گلستان دست‌بدن برادر اما نمی‌آن از پر بهجر می‌کند. مهمتر از جر چیز این است که گلستان به تاریخ می‌اعتنا نیست. تاریخ همواره دغدغه راوی است. گلستان دایی سوپه‌های دیزی دارد که به آنها خواهم پرداخت. مرور داستان «مد و مه» هم بمانَد برای ادامه بحث. اگر فرصت شد.

**احمد آرام: همان‌گونه که شما اشاره کردید دو داستان «از روزگار رفته حکایت» و «مد و مه» نه‌تنها از داستان‌های مهم این کتاب به حساب می‌آید بل می‌توان گفت خود داستان‌ها ما را وصل می‌کند به یک مانیفست داستان‌نویسی مدرن دایبات ایران است. مانیفستی است که دوراقع از منظر واژوت، توصیف و فرم منجر به یک جور ساختارشکنی در شکل داستان‌نویسی که همه چیل است. و سیاست، در خود آموزه‌های تکنیکی و روایی خیلی جا جدا گانشته. اما گذشته از اینکه داستان نقب زده است به تاریخی که در آغاز قرن چهارده دستمی رخ داده، و دوراقع یک از اتفاقاتِ مهم بعد از مشروطیت به حساب می‌آید نکته بسیار مهم این است که چنین رخدادهایی که به ظاهر در یک جغرافیا و سیاسی‌اند، وقتی که وارد فرم روایی می‌شود تا چیز اندازه می‌تواند به تاریخ و سیاست خیانت کند تا یک داستان مستقل از خود جدا بگذارد؛ منظور این است که گلستان با تکیه بر گرده داستان سیار نشود تا نخواهد آن را تجاوب کند. حتی داستان‌نویسان بیش از گلستان، نظیر بزرگ علوی، اگر به خاطرهای سیاسی اجتماعی در داستانش اشارت داشت، به دلیل ایدئولوژی مربوطه، داستان را وارد یک جو روایی می‌کرد تا نه سیخ بسوزد نه کباب. حتی می‌توان این ایراد به جلال آل‌احمد هم گرفت که داستان‌هایش فدای یک جور دگم‌اندیشی سیاسی شده‌اند. گرچه چند کتاب مطرح هم در کارنامه خود دارد. مع‌هذا از این ایراد مبرا نیست. اما ما می‌خواهیم دوراقع را نویسنده‌های مانند گلستان حرف بزنیم که سعی داشت از نویسندگان هم‌عصر خود مستقل بماند. بااینکه داستان «از روزگار رفته» چندان سخت و غامض نیست. برعکس بسیار روان و خوب نوشته شده است. اما همین متن، اول باید به این موضوع اشاره کنیم که چرا ابراهیم گلستان در داستان «از روزگار رفته» به سمت موضوعی رفته که می‌خواهد دوران تظلم و درگیری سنت و مدرنیته را به تصویر بکشد که شدیدا اجتماعی است؟**

**غلامی:** می‌گویید این داستان‌ها در فرم، به‌نوعی مانیفست ابراهیم گلستان

شاید این حقیقت که ابراهیم گلستان آدم فروتنی است چندان با واقعیتِ مألوف جور نباشد. اما او به‌واقع فروتن است. گلستان در ۹۷-سالگی، مغزش هجوتِن ساعت کار می‌کند و این شگفت‌انگیز است که هنوز از موضع‌گیری‌های صریح و تندونیش درباره مسائل فرهنگی و سیاسی دست برنداشته است. نادرند افرادی که در برابر گلستان موضع نداشته باشند. برخی از منظر اخلاقی به برخوردهای تند و صریح او با دیگران خرده می‌گیرند و صراحتش را حاکی از نخوت می‌دانند و بر آن اند تا نشان دهند او اطرافیان، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندانی را که به مذاقش خوش نیامده تحقیر می‌کند. این تعبیر ساده و دم‌دستی از شخصیت گلستان است که قضاوت درباره آن چندان نیاز به خطر ندارد. اما واقعیت غیر از این است. آنچه گلستان را برمی‌آشوبد، جهل است و مهم‌تر از جهل، دانش برساخته برای پوشاندن جهل. اینجا است که گلستان هر کس را در این موضع ببیند برایش فرق نمی‌کند که این شخص امیرعباس هویدا باشد، یا شاه یا فلان روشنفکر یا فلان نویسنده و هنرمند. او نویسنده این سطورها، گلستان، فروتن است. بارها این فروتنی را در گفتارش دیده‌ایم. از ستایش خود و دیگران به یک میزان تنفر دارد. با خودش روراست است و خود را تافته جدابافته‌ای از دیگران نمی‌داند و اگر دروغ و ریا بر او ببندی خیال خام است که دلش را به دست آوری. گلستان دروغ نمی‌گوید. اشتباه می‌کند اما دروغ گو نیست. در گفت‌وگوی آخری که با او داشتیم درباره جلال آل‌احمد با او همموضوع نبودم اما هرچه می‌گفت به حقیقت نزدیک بود. جلال برای او، جلال از نگاه ابراهیم گلستان بود. نه جلال آل‌احمد برای ما با یک فاصله تاریخی و معنایی. وقتی درباره اهمیتِ رمان کوتاه «خروس» حرف زدم، سکوت معناداری کرد و شاید چندان با من هم‌نظر نبود و نظرش بیشتر متوجه کتاب «مد و مه» بود. «مد و مه» را یک‌بار خوانده بودم. غافلگیرم نکرده بود. دوباره به سراغ «مد و مه» رفتم و حیرت کردم که چه اشتباه فاحشی مرتکب شده‌ام. رمان کوتاه «خروس»، جایگاهش را برایم از دست نداده بود. ولی فهمیدم علاقه‌ام به «خروس» نشست‌گرفته از عناصری است که «خروس» را می‌سازد و مورد علاقه من است: تندرو، جاده و سفر و خاصه یک سفرکاری. «مد و مه» را بازیافتم. شگفت‌زده شدم از زبان و لحنش و از مواجهٔ گلستان با آدم‌ها و تاریخ. بی‌تردید آثار گلستان، جایگاهی معتبر در داستان‌نویسی ما دارد. حتا اگر او بخواهد از این نکته سر باز زند چندان اهمیتی ندارد. چراکه این نوشته‌ها دیگر حیاتی مستقل از او دارند. بااینکه در همه این آثار، رویکرد نویسنده به تاریخ و آدم‌ها همچون ضربان قلب می‌تپد. گلستان فروتن است. چراکه به خودش باج می‌دهد و نه به دیگران. درباره کتاب «مد و مه» با احمد آرام به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

**احمد آرام: از ویژگی داستان‌های گلست‌کونوتیسی درخشان آن است که ما را به یاد همینگوی می‌اندازد. گلستان دراغب آثارش یک شیفلت بنهان دارد که گاه در توصیت و حتی تجلیل از شخصیت‌هایش بی‌رحم می‌شود بی‌اینکه این بی‌رحمی لطمه‌ای به داستان‌ها بزند: به داستان بلند «خروس» و «مد و مه» تجلیل کرد. گلستان در داستان‌هایش به‌نوعی مخلوط‌شدن طبقات فرودست‌اند که با برکشیدنشان طبقه بورژوازی، به اصطلال و در آستانه فروپاشی‌اند. ابراهیم گلستان تصاویر درخشانی از برخورد پدر با دایی، بابا و نینا را با بار می‌دهد که این برخوردها همگی طبقاتی و دیالکتیک را دیده‌اند آن است. اما نکتهٔ کلیدی داستان این است که این داستان، سیکی درختی یا نخل‌نامه‌ای‌اند. گلستان با استفاده از شخصیت‌نامه‌نویسی گونه خانوادگی به شکلی مورگی دگرگونی‌های اجتماعی و به‌تبع آن، نوسازی شهری را عیان می‌سازد و شاید صحنه‌ای که بابا در مکانی که قرار است میدان شود و پر از کلوخ‌های است زمین می‌خورد و دست و پای اسب می‌بیند، نماد فروپاشی طبقه فرودست در کلوخ‌های بورژوازی است که در راه رسیدن به این جغرافیا است که هنوز سنت فئودالی بر آن استوار است. از سوی دیگر برخورد دایی با سبد بلیغ و نجوه بازی‌اش در تخته نرد با این نماینده زیده‌دار سنت، محل تلاقی دو جریان مهم است. برخورد دایی با سنوان رئیس باسکاه هم از جنمی دیگر است. گلستان نشان می‌دهد اگر روزگاری این سنوان بود که حکم می‌داد اینک دوره، دورهٔ آدم‌هایی است که تولید ثروت و امانت سرمایه را در دستور کار خود دارند. دایی، نمایندهٔ بورژوازی ملی است که با دستگاه دولتی مرتبط است و کارخانه نساجی به راه انداخته است اما فارغ از نسج کشتیبان را سیاستی برای تجارت خود. گلستان دایی سوپه‌های دیزی دارد که به آنها خواهم پرداخت. مرور داستان «مد و مه» هم بمانَد برای ادامه بحث. اگر فرصت شد.**

**احمد آرام: همان‌گونه که شما اشاره کردید دو داستان «از روزگار رفته حکایت» و «مد و مه» نه‌تنها از داستان‌های مهم این کتاب به حساب می‌آید بل می‌توان گفت خود داستان‌ها ما را وصل می‌کند به یک مانیفست داستان‌نویسی مدرن دایبات ایران است. مانیفستی است که دوراقع از منظر واژوت، توصیف و فرم منجر به یک جور ساختارشکنی در شکل داستان‌نویسی که همه چیل است. و سیاست، در خود آموزه‌های تکنیکی و روایی خیلی جا جدا گانشته. اما گذشته از اینکه داستان نقب زده است به